

## رؤیای صادقه

تقریباً چهل پنجاه سال پیش ازین آنگاه که استبداد مسعود میرزای ظل السلطان بدستگیری روحانی و عالم نمایان اصفهان آتش بیداد بر افروخته و خرمن هستی ملک و ملت را میسوخت و دادرس نبود و احدی قدرت تکلم و سؤال و جواب نداشت بقلم سید جمال الدین واعظ اصفهانی معروف شهید راه حریت و آزادی و همدستی معدودی از دانشمندان آن زمان کتابچه بنام رؤیای صادقه انتشار یافت و اول تیشۀ بود که بریسه استبداد جسمانی و روحانی در اصفهان زده شد.

سید جمال الدین و اعوان و انصارش پس از انتشار این کتابچه در اصفهان زیست نتوانستند و ناگزیر در حقا بسمت طهران فرار کردند. نسخه این نامه پس از تفحص بسیار درین اواخر بدستگیری یکی از دوستان اصفهانی ما را بدست افتاد و اینک بنام نامی آن نیکنام بزرگ سید جمال الدین و برای آنکه اخلاف بدانند که اسلاف در چه رنج و زحمتی بوده و چگونه ظلم بیداد استبداد قاجار را شکسته اند و قدر آزادی و سعادت عصر درخشنده پهلوی را بدانند در دوسه شماره ارمان آنرا طبع میکنیم -

(نقل از روزنامه غیبی رؤیای صادقه)

(بسم الله الرحمن الرحيم)

اول شبی که روز آن از شدت مشاغل و مکاسب و ازدیاد گفت و شنود و بسیاری حوادث و مشاهده دوست و عنود بکلی از سواحل توانائی بغرقاب ناتوانی و گرداب بیچارگی فرورفته خستگی از حد گذشت و درد و ضعف ممتد

گشت که نعمت خواب رسید و بهت بی‌تابی را در بود بر حسب اتفاق در آن عالم رؤیا نیز مشاهدات و معاینات عجیب در افتاده عوالم حشر و مراتب نشر را میدیدم و در صحرای وحشت و فضای نا یشناهی قیامت سیر میکردم توضیح و تشریح و بنای آن چنانچه در احادیث و اخبارات خبر داده اند چنان بود بلکه صد چندان مدنی در تحیر و تفکر و تزلزل بودم که آیا با من چه خواهند کرد و این بدن ضعیف را در چه مؤاخذات خواهند آورد دست بهر دامنی میزدم و تمنی نجات از هر مأمنی میخواستم تمام صدای و انفسا جوابم بود و فریاد و احیرتا عتاب در ضمن بخیال افتادم که جناب مستطاب شریعتمدار آقای آقا سید ابو جعفر سلمه الله تعالی که در محله مسکونی خودمان در دنیا ریاست روحانی داشتند بارها در ختم و انجام مسائل راجعه باین بنده بطرف خود می غلطیدند که سهمی برای آقا زادگان منظور میداشتند و مرا بآن تسلیت میدادند که در آخرت بعوض در حضور جدم شفاعت میکنم و عنایت می بخشم فوراً ایشانرا بیابم و یاد آور عوالم دنیوی شوم که کاری فرمایند و ترحمی نمایند شاید استخلاص حاصل شود و باستعلاجی واصل گردم پس از جستجوی زیاد و گفتگوی بسیار جواب فرمودند برو بابا من خود در پی مثل توئی هستم که معرفی مرا نزد جدم نموده شاید از گرفتاریهای خود خلاصی یابم اطراف آقا را نگرستم جمع کشیری دیدم حمل نمودم شاید محض تجمل و عظمت و تجلل و مرحمت از طرف خداوندی بمأموریت استخدام ایشانند خوب متعمقانه نگرستم معلوم شد این جمعیت تمام هریک بادعا و کلامی مدعی و طلبکارند بیچاره آقا در دریای وحشت و حیرت صد چندان بدتر از من غوطه و راست این مشاهده و مکاشفه هزار بار بر ترس و سر گردانیم افزود و در این صحرای بی منتها که از

هر گوشه غوغا و ازدحامی لاتعد و لاتیحصی بود زمین سوزان و آفتاب گدازان هر دقیقه و آنی وجود را پخته و سوخته میداشت بی اندازه پریشان شده بودم که فضل الهی و ترحم ربانی شامل آمد از دور در میان گروهات مختلفه و کوروات متعدده میرزا محمدخان ناظم خلوت را مشاهده کرده مشارالیه نیز نظرش بمن افتاد صدا بلند کرد ای فلانی اینجا چکار میکنی مگر نمی بینی چه خرابزاری است ، گفتم فلانی فکری کن و راهی بنما که هلاک شدم گفت بیخیال باش جمعیت زیاد را وحشت مکن همه اینها زیردمی شان سست است و دست مرا گرفته در گوشه که جزئی ارتفاعی داشت گفت بایست تا هر وقت اسم ترا خواندند درپای میزان حساب باید حاضر شوی و الا کسیرا باتو کاری نیست در آن نقطه ایستاده تماشای آن صحرای نایتناهی و میخاوقات مختلفه الهی را مینمودم تحیر باندازه ایست که بیانش محال است و توحش بقدری که تقریر و عنوانش ممکن نیست دائماً شیخص و افراد ممالک عدیده و شهرهای بعیده را درپای میزان حساب می آوردند هر وقت منادی بصدائی فریاد مینمود تا شنیدم منادی بزبان ایرانی فریاد کرد اصفهان .

اسم وطن را شنیدم لرزه باندام افتاد گوشها را تیز و هوش را بطرف میزان حساب متوجه نمودم

منادی ندا در داد علماء ، جمعی از آقایان را آوردند مؤاخذات کردند

و مجازات دادند که نمی شناختم و نمیدانستم .

تا از درگاه رب الارباب منادی ندا داد شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی مشاهده کردم جناب مستطاب حجة الاسلام را که با احترامی تمام در حالتیاده تمام مرده و اتباع دائماً سلام و صلوات در پشت سر آقا میفرستند بیای میزان حساب آوردند خطاب مستطاب رسید ایشیخ امروز روز مجازات است و هنگام مکافات

سؤالات مارا جواب صحیح يك يك باید بدهی و حساب دنیا را دینار دینار باید پردازی، اشک شیخ جاریشد و باضطرابی تمام عرض کرد الهی اگرترحم و اغماض تو نباشد پس وای باحوال من

خطاب - ای شیخ کنون که بمقام عجز ما آمدی و تضرع آوردی سؤالاتی است رجوع بانصاف خودت مینمائیم جواب و کیفر آنها را نیز خودت بیان کن عرض کرد بنده ضعیفی جز تمکین و رضا چه چاره دارد

خطاب - ای شیخ آیا در دنیا تفضلات و عنایات چیزی برای تو ناقص گذاشت

جواب - خیر خطاب - آیا سواد و علم تو بدرجه اقتدارت بود

جواب - خیر خطاب - آیا ذلت و کسالتی تورا عارض بود

جواب - خیر خطاب - ادراک و عقالت کاستی داشت

جواب - خیر خطاب - در میان علما حقیر و خفیف داشتتم

جواب - خیر خطاب - زوجه مطبوعه که عمده سعادتست نداشتی

جواب - چرا خطاب - اولاد رشید عدیده توانا نداشتی .

جواب - چرا خطاب - عزت و توجه نفوس مرحمت نکردیم .

جواب - چرا خطاب - نفوذ احکام بتو ندادیم .

جواب - چرا خطاب - نزد سلطان و حکام محترم و نافذالقول نبودی .

جواب - چرا خطاب - اگر خدمت و بنای خیر و منافع عامه مسلمانان را

میخواستی بجا بیآوری نمیتوانستی .

جواب - چرا خطاب - پس همه نوع اقتدار داشتی .

جواب - بلی خطاب - از خودت انصاف می خواهیم آیا درمقابل این

نعمتهای ما چه خدمتی به بندگان و مسلمانان ما کردی .

جواب - سکوت خطاب - رقع کدام ظلم را نمودی .  
 جواب - عرق پیشانی خطاب - کدام بنای خیر عمومی را نهادی  
 جواب . . . خطاب - چندتیم خانه بنا کردی  
 جواب - گردن کیج خطاب چندغریب خانه را بانی شدی  
 جواب - اشک جاری خطاب اغماض ما یا شیخ بیش از تصورات و خطاهای  
 بندگان است اگر جمله‌های را مؤاخذه نمائیم وحشت و خجلت تو ما را منالم خواهد  
 نمود آیا در واقعه بلوای ۱۲۹۶ اصفهان تو خود میدانی چه خلافی کردی و چقدر  
 بندگان ما را در عذاب و گرفتاری انداختی .  
 اسم شورش سنه ۱۲۹۶ را بمحضی که شیخ استماع فرمودند لرزه فوق العاده  
 بر اندامشان افتاد رنگ رخسارشان پریده روی پا نتوانستند بایستند از وحشت و اضطراب  
 بزمین افتاده روح از جسمشان خارج شده حالت گرما و سوزندگی آن صحرا بدن  
 مبارکش را دیدم خاکستر ساخت .  
 تمام نظاره کنندگان از این حال متوحش شده غوغای عظیمی از صفحه  
 محشر برخواست .  
 از مصدر جلال امر بسکوت عامه گردید و ندائی بخاکستر شیخ داده شد که  
 یا شیخ بر خیز و جواب باز گوی که امروز روز جزاست .  
 فوراً دیدم آن مشیت خاکستر بحالت اولیه خود عود کرد و آهنگ سوزناکی  
 جناب شیخ جواب دادند  
 جواب - الهی نادانی و تغافل است که باعث هر عصیانی میشود  
 خطاب - یا شیخ دل ترا محکم گردانیدیم که جواب خطابات ما را شمرده  
 و فصیح بدهی و الامورد عتابت سخت خواهی شد  
 جواب پروردگارا آنچه فرمائی چنان کنم

خطاب - آیا تعدی و احیافات حکومت و اجزای آن را نمی دانستی

جواب - چرا خطاب آیا جهت آن بلواری تفهیدی

جواب - چرا خطاب آبا با علمای اصفهان و مخصوصاً میر محمد حسین امام جمعه عهد و میثاق بستید قسم یاد نمودید که تا رفع تعدی اجزای حکومت را نکنید دست بردار نشوید

جواب - چرا خطاب - مگر اصل و بنیان آن شورش را تو خود برپا نکردی

جواب - چرا خطاب - مگر نه آن بلواری برای تعدی جعفر قلیخان و

محمد علیخان بود که ضابط کل و وزیر بودند و گندم را تسعیر گران تحمیل اهالی می نمودند و مگر نه مقصود شماها ارزانی ارزاق و رفع احیافات اجزای حکومت بود و ضمناً رفاهیت حال خود را هم مقصودی داشتید

جواب - چرا خطاب - پس چرا باطل الساطان مسعود میرزا ساختی و پای

خود را عقب کشیدی گروهی را در مهلکه انداختی میر حسین امام جمعه را مفتضح و تنها کردی او را در واقع تو دق دادی و بمهله انداختی محض عداوتی که با او داشتی اینهمه مسلمانان را عمری بصعوبت انداختی

جواب - الهی تو خود هم گواهی که او هم توهین مرا نمود ، یکی از

کارهایش آنکه ملا محمد تقی را که متهم بدگفتن او شده بود فرستاد از منزل من کشیدند

و بردند ، آخورش بستند توهین از این بالاتر و عداوتی از این بدتر چه بوده

گذشته از آن دائماً محض ترویج و اقتدار خود بامن بدها کرد که تو بهتر گواهی

و خوبتر آگاهی آنجا که عیان است چه حاجت بیان است

خطاب - پس این حرکات تو از نظر شخصانی و هوای نفسانی بوده

مرحبا خوب شریعت مرا نگهداری و مسلمانان را پاس داری کرده هیچ میدانی که

آن مخالفت آنروز تو چه ضررها که بمسلمین و فقرا زده چه خیانت ها که تا امروز نموده

جواب - خدایا توئی عالم و دانای اولین و آخرین من چه خبر از خطای خود دارم

خطاب - اگر آنروز برای عدم تحمیلات غله و نان مسلمانان آن مخالفت را تو نمیکردی امروز از اولاد خودت غله را هزار خروار هزار خروار انبار و احتکار نمیکردند غله پوسیده از انبارشان برودخانه پانصد بار پانصد بار ریخته نمیشد مجتهدین و علماء این سمت اعیانت و تمول پیدا نمیکردند که باعث فقر فقرا و ضعف ضعفا شوند دارائی و تمول است که ملاحظه و تأمل در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق مسلمین میاورد و از برای حقوق اجرای باطل را باعث میشود

در اثنای این خطاب ناله و فریاد و صدائی از مظلومین و فقرا و بیچارگان بلند شد که الهی داد ما را از ظالمین بگیر که در دنیا چه زجرها بردیم و چه گرسنگیها و سرزنشها کشیدیم که زمین محشر بلرزه درآمد و حالت غریبی تمام اهل آنصحرا را دست داد و بعد از آن لرزه و غوغا بهت و مات عجیبی عارض شد .

خطاب تهدیدانه رسید که ای شیخ جواب بندگان ما را چه میکنی که اگر يك شدات دیگر کنند در عذاب شدید مؤید خواهی بود دیدم شیخ حالت رقتی عارضش شد که بعضی از اهل محشر نیز به رقت آمدند با کمال خضوع و لابه عرض کرد

الهی عرض دارم ، خجالت مانع است و وحشت نمیگذارد عرض نمایم میترسم بدرگاه خداوندیت ناپسند آید و موجب غضب شود